جناب

**نبيل قائن**

**هو اللّه**

جناب نبيل قائن ملّا محمّد علیّ عليه بهاء اللّه الابهی \* اين شخص عظيم از کسانی است که قبل از طلوع صبح هدی نقطه اولی روحی له الفدا منجذب جمال مبارک شد و صهبای عرفان از دست ساقی عنايت نوشيد \* يعنی يکی از امراء پسر مير اسداللّه خان امير قائن در طهران برسم رهن سياسی مأمور اقامت بود و جناب ملّا محمّد علی محافظ و مربّی آن زيرا امير جوان بود و دور از پدر مهربان \* از اين جهت که امير غريب و در طهران مقيم بود جمال مبارک نهايت عنايت را در حقّ او مبذول ميداشتند \* بسا شبها که در درخانه مهمان بود و جناب ملّا محمّد علی الملقّب بنبيل قائن همدم آن \* اين پيش از ظهور نقطه اولی روحی له الفدا بود \*

اين سرور ثقات در آن اوقات منجذب جمال مبارک گشت و در هر محفل و مجلسی لسان بستايش در نهايت وله و عشق گشود و بقاعده سابق کرامات عظيم روايت مينمود که من بديده خود مشاهده نمودم و بسمع خود شنيدم \* باری، شور و شعفی عجيب داشت و بنار عشق احتراق عظيم با اين حالت با امير مراجعت بقائن نمود \* تا آنکه حضرت فاضل جليل الملقّب بنبيل اکبر جناب آقا محمّد قائنی روح المخلصين له الفدا بعد از اجازه اجتهاد از مرحوم شيخ مرتضی و وصول ببغداد و اشتعال بنار محبّت اللّه بايران شتافت و جميع علماء و مشاهير مجتهدين معترف بفضل و کمال و فنون و علوم و علوّ منزلت ايشان بودند چون وارد بقائن گشت بی‌محابا زبان بتبليغ گشود \* جناب ملّا محمّد علی بمجرّد استماع نام مبارک فورًا منجذب حضرت اعلی شد و فرمود من بشرف حضور جمال مبارک در طهران فائز شدم و در وهله اولی مشتعل بنار محبّت او گشتم \*

باری، اين شخص محترم علويّت آسمانی داشت و موهبت ربّانی در قريه خويش سرچاه علم هدايت کبری بر افراشت و زبان بتبليغ گشود \* خاندان خويش را هدايت کرد و بسائر نفوس پرداخت جمّ غفيری را بر شريعت محبّت اللّه وارد نمود و از هدايت کبری نصيب بخشيد \* با وجود آنکه مير علم خان حاکم قائن را همواره يار غار بود و خدمات فائقه نمود و امين محترم بود آن امير بی‌باک محض ايمان و ايقان اين جان پاک بکمال غضب قيام نمود و بغارت و نهب پرداخت زيرا خوف از ناصر الدّين شاه داشت حضرت نبيل اکبر را اخراج کرد و جناب نبيل قائن را تالان و تاراج نمود بعد از حبس و زجر سر گردان ديار کرد و آواره دشت و کهسار نمود \*

اين شخص نورانی بلای ناگهانی را کامرانی شمرد و تالان و تاراج را تاج جهانبانی انگاشت و سرگونی را شادکامی و اعظم موهبت ربّانی شمرد \* مدّتی در طهران بظاهر پريشان و بی‌سر و سامان بسر برد ولی بباطن در نهايت روح و ريحان \* و هذا شأنُ کلّ نفس ثبتت علی الميثاق \* بمحافل بزرگان راه داشت و از حقيقت احوال امراء آگاه لهذا با بعضی ملاقات ميکرد و آنچه بايد و شايد القا مينمود ياران الهی را تسلّی خاطر بود و بدخواهان جمال مبارک را سيف شاهر از نفوسی بود که در قرآن عظيم ميفرمايد لا تأخذه فی اللّه لومة لائم \* شب و روز مشغول بنشر نفحات بود و انتشار آيات بيّنات بقدر قوّه خويش ميکوشيد و باده محبّت اللّه مينوشيد چون بحر پر جوش بود و چون ابر پر خروش \*

تا آنکه از سجن اعظم اجازه حضور از برای او رفت زيرا در طهران بشيدائی و رسوائی پيرهن چاک نمود و معروف عموم و بی‌باک بود و صبر و شکيب نميدانست و محابا و مدارا نمی شناخت لهذا بی خوف و بيم بود ولی خطر عظيم \* چون بسجن رسيد عوانان او را اخراج کردند آنچه کوشيد بدخول سجن راهی نيافت مجبورًا بناصره شتافت ايّامی چند در آنجا فريدًا وحيدًا با دو سليل خويش آقا غلامحسين و آقا علیّ اکبر در نهايت تذلّل و ابتهال بسر ميبرد \* تا آنکه تدبيری در دخول او بسجن گرديد و احضار بزندان ابرار شد بحالتی وارد سجن گشت که خارج از تحرير و تقرير است و بشرف لقا فائز گرديد و چون به ساحت اقدس رسيد و بصرش روی جمال مبارک ديد بلرزيد و بيفتاد و بيهوش شد بعد از اظهار عنايت برخاست و ايّامی چند خفيّاً در قشله بود بعد مراجعت بناصره کرد \* جميع اهل ناصره در احوال او حيران بودند که اين شخص واضح است که جليل است و البتّه در وطن خود معروف و بی‌مثيل چگونه زاويه ناصره را انتخاب کرده و بمعيشت پر عسرتی راضی شده \* باری، بعد از اينکه ابواب سجن مطابق وعد اسم اعظم جمال قدم مفتوح شد و جميع ياران و مسافرين در نهايت عزّت و راحت داخل و خارج قلعه ميشدند جناب ملّا محمّد علی نبيل قائن هر ماهی می آمد و بشرف لقا فائز ميشد ولی بحسب امر مبارک قرارگاه مدينه ناصره بود \* در آنجا چند نفر از مسيحيان را تبليغ نمود و شب و روز بر مظلوميّت جمال مبارک ميگريست و مدار معيشتش شراکت با من بود يعنی سه قران من سرمايه دادم و ايشان آنرا سوزن گرفتند و اين را متاع تجارت قرار دادند زنهای ناصره تخم مرغ ميدادند و از ايشان سوزن ميگرفتند روزی سی چهل تخم جمع ميکرد هر تخمی به سه سوزن تخم‌ها را می فروخت و از منفعت آن گذران ميکرد لهذا هر روز مجدّد از آقا رضا سوزن ميخواست زيرا کاروان بين عکا و ناصره هر روز بود \* سبحان اللّه دو سال باين سرمايه گذران کرد و لسان بشکرانه ميگشود \* ملاحظه کنيد که چه قدر قناعت داشت که همه اهل ناصره ميگفتند از حرکات و روش اين مرد پير واضح است که ثروتی بی‌پايان دارد ولی چون در غربت است محافظه ميخواهد و بسوزن فروشی ثروت خويش مستور ميدارد \*

هر وقت که بحضور مبارک مشرّف ميشد مظهر عنايت جديد ميگشت و اين عبد را مونس جان و نديم روز و شب بود هر وقت که احزان هجوم ميکرد او را احضار ميکردم بمجرّد ملاقات مسرّت رخ ميداد \* چه قدر خوش صحبت بود و خوش مشرب و گشاده روی و آزاد قلب از هر قيدی رهائی يافته همواره در پرواز بود عاقبت در سجن اعظم مسکن و مأوی نمود و هر روز بشرف لقا فائز ميشد \*

تا آنکه روزی در بازار شخصی قبر کن حاجی احمد نام را ديد و با بعضی دوستان همراه بود با وجود آنکه در نهايت صحّت و عافيت بود خنده کنان بقبر کن گفت با من بيا با احباب متّفقاً با قبر کن بنبيّ اللّه صالح رفت گفت ای حاجی احمد من از تو خواهشی دارم و آن اينست چون از اين عالم بجهان ديگر انتقال نمايم قبر من را در اينجا بکن يعنی در جوار حضرت غصن اطهر خواهش من اينست و بخششی باو نمود \* بعد از غروب آفتاب خبر دادند که جناب نبيل قائن بيمار شده‌اند فورًا اين عبد بمنزل ايشان رفت ملاحظه شد که نشسته اند و صحبت ميفرمايند و بسيار شادمانند و ميخندند و شوخی و مزاح ميکنند ولی عرق از سر و صورت ايشان بدون سبب جاری است امّا شديد و جز اين بيماری ندارند عرق آمد آمد تا اينکه بيحال شدند و در بستر خوابيدند دم صبح صعود فرمودند \*

جمال مبارک نهايت عنايت در حقّ او اظهار داشتند و الواح مبارکه شتّی در حقّ او نازل و بعد از صعودش هر وقت بمناسبتی ذکر ايمان و ايقان و انجذاب او را ميفرمودند که اين شخصی است که قبل از ظهور حضرت اعلی روحی له الفداء منجذب بنفحات جنّت ابهی شد طوبی له و حسن مآب بشری له من هذه الموهبة الکبری و يختصّ اللّه بفضله من يشاء \*